

شیوه‌های کاربرد حسن تعلیل در قصاید انوری*

زهره غریب حسینی
دانشجوی دکتری ادبیات فارسی
محمد صادق بصیری^۱
دانشیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده:

حسن تعلیل یکی از صناعات ادبی است که علت هر پدیده را به صورت ادبی و با زبان هنر و تصویر بیان می‌کند.

انوری از بزرگترین قصیده سرایان قرن ششم هجری است که به مدح و وصف شاهان و امیران معاصر خویش پرداخته است. او در این شیوه به منظور خلق مضامین و تصاویر تازه، از صنعت حسن تعلیل استفاده چشمگیری کرده است.

در این مقاله، بعد از بیان مختصری از زندگی انوری و تعریف حسن تعلیل، شیوه‌های کاربردی حسن تعلیل در قصاید او بررسی شده است؛ در قصاید انوری حسن تعلیل شامل ماه و خورشید، افلاک و ستارگان، منسوبات ستارگان، آب و باد و خاک و آتش، قوانین طبیعت و قراردادهای طبیعی، سنت‌های ادبی و دلیل تراشیهای غریب و بعضاً غلوآمیز و مبتذل است که در باره هر یک با ذکر شواهدی چند بحث شده است.

کلیدواژه‌ها: انوری، مدح، حسن تعلیل، قصیده

مقدمه:

اوحد الدین علی (محمد) بن محمد بن اسحاق انوری ابیوردی از مهمترین قصیده سرایان قرن ششم است که در قریه بدنه از توابع مهنه و ابیورد چشم به جهان گشود. او در مدرسه منصوریه طوس، در بیشتر علوم زمانه مهارت پیدا کرد. و همانگونه که زمانه اقتضا می‌کرد به مداحی روی آورد. ظاهراً کسانی که انوری را یکی از سه پیامبر شعر و شاعری شناخته‌اند، بر قصاید او تکیه و تأکید داشته‌اند و اگر بافت تاریخی ظهور انوری و استانداردهای ذوقی عصر او را نیز در نظر بیاوریم این نکته تأیید خواهد شد که در نظر معاصران او، نیز اهمیت انوری در حوزه قصایدش بوده است. امروزه، ما ممکن است غزلها یا قطعه‌های او را بر دیگر انواع شعرش و بویژه قصایدش، ترجیح دهیم، ولی معاصران او در برابر قصاید او احساس شگفتی می‌کرده‌اند.

«این قصاید که غالباً با مدح، و بی‌هیچ مقدمه‌ای شروع می‌شود، امروز کمتر لذتی به خواننده عصر ما می‌دهد، ولی در قرنی که او می‌زیسته، قلمرو رقابت میان شاعران و ملاک رجحان شاعری بر شاعری دیگر، همین قصاید و مدایح موجود در آنها بوده است، زیرا شاعران ممر معیشتی جز همین مداحی‌ها نداشته‌اند و برای مداحی هم قالبی مناسب تر از قصیده - در تاریخ شعر فارسی - شناخته نشده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۳۹)

درباره چگونگی رویکرد انوری به مداحی، تذکره نویسان مطالب مختلفی ذکر نموده‌اند؛ از جمله دولت‌شاه سمرقندی گوید: «... همچنانکه رسم است فلاکت و افلاس بدو عاید شد و به خرج الیوم فروماند، در اثنای این حال، موکب سنجری به نواحی رادکان نزول کرد و انوری بر در مدرسه نشسته بود، دید که مردی محتشم با اسب و غلام بسیار و ساز تمام می‌گذرد، پرسید که این کیست؟ گفتند مردی شاعر است. انوری گفت: سبحان الله پایه علم بدین بلندی و من چنین مفلوک و شیوه شاعری بدین پستی و او چنین محتشم. به عزت و جلال ذوالجلال که من بعد الیوم به شاعری که دون

مراتب من است مشغول خواهم شد و در آن شب به نام سنجر قصیده‌ای گفت.» (سمرقندی، ۱۳۳۷، ص ۹۴)

خواند میر، صاحب تاریخ حبیب السیر، نیز درباره چگونگی راه یافتن انوری به دربار سلطان سنجر داستانی نقل می‌کند که انوری با زیرکی توانست معزی را فریب دهد و شعر خود را به سمع پادشاه برساند. (خواندمیر، ۱۳۵۳ ج ۲، صص ۱۸-۵۱۷)

مدرس رضوی در مقدمه دیوان انوری (انوری، ۱۳۶۴، ص ۳۴) نام شصت و شش نفر از ممدوحان شاعر را ذکر می‌نماید. «به گفته تذکره نویسان، انوری پس از مشاهده شکوه و جلال شاعری که از نودیکی محل تحصیل یا تدریس او می‌گذشت بر آن شد تا با سرودن قصیده‌ای به دربار سلطان سنجر راه یابد و بدین سان او ۳۰ سی سال در خدمت سلطان بود.» (۱۳۸۰ ج ۱، ص ۴۰۳)

در روزگار انوری به دلیل اوجگیری قصاید ستایش آمیز و خوش آمد ممدوحان، اغلب شاعران به آرایه‌هایی دست می‌یازند که بتواند مبالغه را بالاتر از حد تصور نشان دهد. دکتر شفیعی کدکنی معتقد است: یکی از دلایل این امر استبداد حاکم است؛ زیرا هر چه استبداد بیشتر باشد، مبالغه بیشتر می‌شود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۹۴) با توجه به جایگاه انوری در قصیده پردازی قرن ششم، می‌توان ادعا کرد که او سرآمد همتایان خود در این گونه تصویرپردازی است. بیشترین عنصر به کار گرفته شده در شعر انوری «حسن تعلیل» است. «او در هر گوشه‌ای از طبیعت که می‌نگرد، و در هر وصفی که از مظاهر طبیعت در شعر خویش می‌آورد، برهانی یا علتی عقلانی برای آن می‌جوید» (همان: ص ۱۲۴) او برای مضمون آفرینی و استخراج معانی نوین استفاده چشمگیری از این صنعت نموده است: «تصویرسازی انوری، غیر از فشردگی (اجتماع تصاویر) از دو بابت تازگی دارد: شاعر عناصر صورخیال را از پیشینیان وام می‌گیرد و آن را در جامه‌ای نو عرضه می‌کند و در این کار معمولاً از حسن تعلیل مدد می‌جوید.» (۱۳۸۰ ج ۱۰، ص ۴۰۴)

این مقاله ابتدا به تعاریف حسن تعلیل و بیان تقسیم‌بندی آن می‌پردازد، سپس نمونه‌های آن را در قصاید انوری بررسی می‌نماید.

حسن تعلیل:

در متون بلاغی، تعاریف متنوعی در مورد حسن تعلیل بیان شده است که در اینجا براساس ترتیب تاریخی ذکر خواهد شد و در پایان دیدگاه کلی مقاله بر اساس تعاریف مطرح شده بیان می‌شود.

در ترجمان البلاغه آمده است: «و این صنعت چنان باشد. کی شاعر چیزی را صفت کند، چون بهار و پاییز و مانند این، مرآن چیز را معنی و صفات بسیار باشد، آنکه شاعر بعضی صفات او را به علت بعضی ثابت کند و اندر آن وصف تصرف نیکو کند.» (رادویانی، ۱۳۶۲، ب ۹۲)

در حدائق السحر می‌خوانیم: «این صنعت چنان است که شاعر در بیت دو صفت یاد کند، یکی به علت دیگری و غرض او خود یاد کردن آن دو صنعت بود اما برین اسلوب آن دو صفت را یاد کند تا زیباتر و بدیع‌تر بود.» (وطواط ۱۳۶۲، ص ۸۴)

در کتاب حقایق الحدایق می‌خوانیم: «این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت دو صفت کند یکی به علت دیگری» (رامی تبریزی، ۱۳۴۱، ص ۱۲۸)

و شمس‌العلمای گرکانی در ابداع البدایع چنین گفته است: «حسن تعلیل آن است که برای چیزی سبب و علتی ذکر نمایند که مناسبتی لطیف داشته باشد و بعضی شرط کرده‌اند که علت حقیقی نباشد.» (گرکانی، ۱۳۷۷، ۹۲)

در معالم البلاغه آمده: «این صنعت چنان است که برای صفتی علتی مناسب با آن که در حقیقت و واقع علت آن صفت نباشد، ادعا نمایند مبنی بر اعتباری لطیف و تخیلی نغز و بدیع، به طوری که مشتمل بر دقت نظر بوده و موجب فزونی جمال و حسن معنی گردد و صفت از دو صورت خارج نیست، یا صفت ثابت است و یا غیر ثابت؛ تعلیل در صورت اول بیان علت صفت است یعنی ادعای اینکه علت وجود آن

صفت فلان چیز است و در صورت دوم به معنی اثبات صفت است یعنی ادعای اینکه آن صفت موجود و دلیل بر وجودش فلان امر است. صفت ثابته بر دو قسم است: اول صفتی که برای آن در عرف و عادت علتی ظاهر نباشد؛ دوم آنکه برای آن در عرف و عادت علتی غیرآنچه متکلم ادعا کرده و در کلام آورده است، ظاهر باشد.» (رجایی، ۱۳۵۹، ص ۳۸۰)

در فرهنگ اصطلاحات ادبی آمده است: «حسن تعلیل، در اصطلاح ادب، آن است که شاعر برای مطلب خود دلیلی دلپذیر اما نه مطابق با واقع بیاورد...؛ در اصطلاح ادبیات انگلیسی حسن تعلیل از مقوله مجاز بعید (conceit) است که به کمک تشبیه یا استعاره میان دو موضوع کاملاً بی‌ربط، پیوند برقرار می‌شود. (داد، ۱۳۸۳؛ ص ۱۹۹)

بنابر آنچه از تعاریف مختلف حسن تعلیل اقتباس می‌شود، بیان هر گونه علت ادبی برای یک پدیده را می‌توان «حسن تعلیل» به حساب آورد.

در این تحقیق، زمینه‌های حسن تعلیل در اشعار انوری به شش گروه تقسیم شده است که: ماه و خورشید، افلاک و ستارگان و منسوبات آنها، عناصر اربعه، حسن تعلیل‌های غریب، مدلول‌های طبیعی و سنت‌های ادبی را دربرمی‌گیرند. دیدگاه انوری نیز، بر اساس آنچه در قصاید او آورده شده است، در پایان مقاله (نتیجه‌گیری) تحلیل خواهد شد.

۱- ماه و خورشید

در اینگونه شواهد، شاعر برای اموری که مربوط به ماه و خورشید است چون خسوف و کسوف، طلوع و غروب، شکل و حرکت ماه و خورشید، کیفیت آمدن شب و روز و... دلیل ادبی ذکر می‌کند تا بدین وسیله به مبالغه در وصف و ثنای ممدوح خویش پردازد: مثلاً در ستایش ابوالمعالی مجدالدین بن احمد گفته است:

هر صبحدم بسوزد بهر بخور او

مشک سیاه شب را در مجمر آفتاب

کامل ز ذات اوست خردپرور آدمی

قاهر ز جود اوست گهرپرور آفتاب

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۰)

که در این ابیات، خورشید، مجمر سوز ممدوح گردیده و گوهرش را از دریای جود او دریافت کرده است.

شاعر همچنین در مدح خاقان اعظم کمال الدین، دلیل حرکت ماه و خورشید را لشکر کشی برای سرکوبی دشمنان خاقان می‌داند:

بر قمع دشمنان تو هر لحظه می‌کشند

لشکر به جایگاه دگر ماه و آفتاب

(همان، ص ۲۳)

در توصیف صحن و سرا و مدح صاحب ناصرالدین طاهر می‌گوید:

پنجه سرو او به خنجر بید

بی گنه بر دریده سینه نار

سایه بید او به چه ره روز

بی سبب در کشیده چادر قار

(همان، ص ۱۸۴)

و در قصیده‌ای دیگر، در صفت جشن و مدح همین ممدوح هنگامی که به نیشابور بازگشته

است، چنین می‌گوید:

تخت کردار آسمان بر چار ارکان تکیه زد

ز ابتدای آفرینش تا تو را باشد سریر

چون نکردی التفاتی در سفر شد سال و ماه

تا به دارالملک وحدت بو کزو سازی سفیر

(همان، ص ۲۴۴)

و در ادامه همین قصیده ادعا می کند که شکل آسمان پدید آمده از درگاه بلند تو و رنگ
رخشان آفتاب و امدار ضمیر نورانی توست:

شکل درگاه رفیعت را دعا کرد آسمان

شکل او شد افضل الاشکال وهو المستدیر

رنگ رخسار ضمیرت را ثنا گفت آفتاب

لون او شد احسن الالوان و هو المستنیر

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۴۴)

انوری در مدح سلطان سنجر، خسوف را دلیل می آورد: ماه می خواهد خود را به
مرتبه چتر سیاه سلطان نزدیک کند، از این رو به سیاهی می گراید:

بر امید آنکه از روی قبول

رفعت چتر تو یابد جرم ماه

(همان، ص ۴۰۸)

پوشد اندر عرصه گاه هر خسوف

کسوتی چون کسوت چترت سیاه

(همان، ص ۴۰۹)

تحول ایام و آمدن شب و روز در زبان شاعر، همچون اسب دو رنگی است که در گل و لای

حرکت می کند، اما این گل و لای از سیل خون دشمنان ممدوح بر زمین ایجاد شده است:

جرم خاک از بس و حل کز خون خصمت ساخته

ابلق ایام را افتان و خیزان یافته

(همان، ص ۴۲۸)

شاعر در قصیده ای که به مدح اکابر بلخ تعلق دارد، در ستایش مبالغه آمیز صفی

الدین عمر، یکی از فقیهان و مفتیان، ادعا می کند که کسوف پوششی برای خورشید

است تا حیای او را در برابر تقوای ممدوح نشان دهد:

احتساب تقوی او دید ناگه کز کسوف

آفتاب اندر حجاب مه شد از بی چادری^۱

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۴۷)

افلاک و ستارگان

این بحث در دو قسمت قابل ارزیابی است: نخست اشعاری که شاعر در آنها به تعلیل حرکت افلاک، رنگ آسمان و ستارگان، رام و خاضع بودن افلاک، و جز آن پرداخته و در بخش دیگر شواهدی که برای منسوبت ستارگان، دلیل ادبی ذکر کرده است:

الف) افلاک و ستارگان

شاعر در مدح شمس الدین الغ بیگ، گردش فلک را در خدمت قدرت و حاکمیت ممدوح قرار داده است:

توبه شادی نشین که گشت فلک

خود بر آرد ز دشمن تو دمار
(همان، ص ۱۹۴)

دامن جاه تو را جیب فلک برده سجود

قبله حکم تو را حکم قضا برده نماز
(همان، ص ۲۵۷)

و در ستایشی دیگر، دلیل انحنای افلاک را، خضوع و خشوع و سجده به درگاه صاحب او حدالدین اسحاق می داند:

آسمان رتبتی که سجده برند

آسمانهاش خاضع الاعناق
(همان، ص ۲۷۰)

همچنین در مدح کمال الدین ابی سعد مسعودبن احمد مستوفی می گوید: آسمان در خدمت ممدوح و برج دو پیکر بنده کمر بسته اوست.

سپهربرشده را رای او به خدمت خواند

کمر بیست به جوزا چو بندگان به دوال

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۸۵)

و همین مطلب را در باره ابوالمظفر ناصرالدین طاهر بن مظفر، گفته است:

والله حکم تو دور افلاک

تابع رأی تو سیر اجرام

اول فکرتی و آخر فعل

که جهان شد به وجود تو تمام

(همان، ص ۳۰۹)

شاعر، رنگ کبود آسمان را نشانه عجز در برابر مقام ممدوحش ناصرالدین طاهر

می شناسد:

جامه جاه تو را نقش همی بست قضا

و آسمان جامه خود رنگ همی کرد به نیل

(همان، ص ۲۹۸)

و دلیل سرسبزی گردون و بیداری سپیده دمان نیز نشان از وابستگی به اراده و

فرمان صاحب ناصرالدین است:

گردون به سر تو خورد سوگند

سرسبزی یافت از تراکم

بیدار نشد سپیده دم تاش

رای تو نگفت: لاتنم قم

(همان، ص ۳۳۳)

در مدح سلطان سنجر، شاعر می گوید اگر آسمان در پناه تو در آید از سرگشتگی

می رهد:

آسمان سرگشته کی ماندی اگر

با ثبات جاه تو کردی پناه

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۴۰۸)

و علت خمیدگی فلک و واژگونی زمین نیز نفوذ و سلطهٔ ممدوح دیگری به نام فخرالسادات

مجدالدین ابوطالب عنوان گردیده است:

مانده از سیلی جاهت سر چرخ اندرپیش

گشته از طعنهٔ حلمت دل خاک اندروای

(همان، ص ۴۴۶)

و چنین تصور و تعلیلی در قصیده‌ای که به نام ابوالحسن عمرانی سروده است

وجود دارد:

پیش جاهش سرفلک در پیش

پیش حلمش دل زمیمن در وای

(همان، ص ۴۹۹)

و بسیاری ابیات و شواهد دیگر نیز وجود دارد که در آنها افلاک و ستارگان در بیان

شاعر و با استفاده از حسن تعلیل در خدمت ستایش مبالغه آمیز و بعضاً گزافه

گویی‌های شاعرانه است.^۲

ب) منسوبات ستارگان

در منابع ادبی و نجومی، اموری را به ستارگان منسوب می‌سازند. انوری برای مبالغه

در ستایش ممدوحان برای برخی از این امور، حسن تعلیل‌های قابل توجهی آورده

است؛ مثلاً در خصوص صورت فلکی عقرب گفته‌اند: «در خرافات یونان، هرکول در

مقابل دیانا و لولانا فخر می‌کرد که عازم است تمام حیوانات زمینی را بکشد، آن دو الهه

عقرب سیاهی را مأمور کردند که به قوزک پای او بزند و او را هلاک کند. پس زنوس،

هم هرکول و هم عقرب کشندهٔ او را به آسمان برد» (مصفا، ۱۳۶۶، ص ۵۲۵ به نقل از

البسائط علم الفلك) «و در احکام نجومی، برج عقرب، بر خوی های ناهنجار و ترشروی و بیشرمی و کاهلی و تکبر و نادانی دلالت دارد. در عین حال سخاوت و دلیری را به عقرب نسبت داده اند». (همان، ص ۵۲۵) و همچنین دربارهٔ ثور گفته اند: « صورت ثور گاوی را ماند که او را کفل و دو پای نیست، سر بر داشته و پا پیش انداخته است. ستارگان معروف ثور، پروین یا ثریا که بر سنم یا کوهان اوست و ستاره بزرگ آن دبران است». (همان ص ۱۵۲)

انوری در مدح عمادالدین فیروز شاه، قدرت ممدوح را به اندازه ای می داند که می تواند ستارهٔ دبران را از صورت فلکی ثور بردارد و بر قبضه شمشیر خویش بنشانند اما مایل نیست که ثور مانند عقرب ناقص و بی ستاره شود:

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم

در قبضه شمشیر نشاندی دبران را

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱۰)

«در شعر فارسی، جوزا نامی است برای صورت جبار و دو پیکر و در احکام نجومی، صاحب طالع جوزا پاکیزه و کریم و دوست دار دانش و علم های آسمانی است».

(مصفا، ۱۳۶۶، ص ۱۶۷ و ۱۶۸)

انوری در قصیده ای، اجرای احکام آسمانی را در نسبت بین صورت جوزا و خدمت ممدوحش علاءالدین ابوعلی الحسن الشریف می داند:

به سعد و نحس و فلک زان رضا دهند که او

به خدمت تو کمر بسته دارد از جوزا

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱۶)

شاعر، همین تصویر و تعلیل را برای ممدوح دیگری به نام صدرالدین نظام الملک

آورده است:

تو بر میان کمر ملک بسته و جوزا

به پیش طالع سعادت همیشه بسته کمر

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۱۲)

و چون «جوزا خانه عطارد است» (مصفا، ۱۳۶۶، ص ۱۶۸) بنابراین، انوری در مدح

ناصرالدین ابوالفتح طاهر چنین می گوید:

داده سرهنگان درگاهت دو پیکر را کمر

کرده شاگردان دیوانت عطارد را دبر

(همان، ص ۲۴۸)

«ستاره مشتری در اسطوره‌ها، خدای خدایان محسوب می شده» (مصفا،

۱۳۶۶، ص ۷۳۶). و آن را سعد اکبر دانسته و تعبیراتی همچون، سعد فلک، سعد آسمان،

سعد گردون و سعد موفا در باره مشتری آورده‌اند. «مشتری با دیگر سیارات و با آفتاب

نیز به علت نزدیکی در قدر و اعتبار کیهانی همراهی دارد.» (همان، ص ۷۴۱) به همین

دلیل، انوری در مدح کمال الدین مسعود عارض، حسن تعلیلی درباره مشتری و آفتاب

دارد:

به سعی نام تو شد فال مشتری مسعود

زعکس رای توی شد جرم آفتاب، منیر

(همان، ص ۲۴۶)

و یا در مدح صفی الدین عمر از اکابر بلخ می گوید:

از رخس هر روز فال مشتری گیرد جهان

کیست آن کو نیست فال مشتری را مشتری

(همان، ص ۴۷۱)

«منجمان احکامی، مریخ را کوكب لشکریان و امراء ظالم و دزدان و مفسدان و

آتشکاران و... شمرده، قهر و شجاعت و جسارت و لجاج را بدو نسبت داده‌اند.»

(مصفا، ۱۳۶۶، ص ۷۲۹، به نقل از منسوبات کواکب- شرح بیست باب)

اما انوری در قصیده‌ای، مریخ را حاجب درگاه و عطارد را دبیر محضر امیر
فخرالدین محمد دانسته است:

به بارگاه تو مریخ حاجب درگاه

به حضرت تو عطارد خریطه دار و دبیر

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۵۴)

و باز در ستایش عصمة الدین مریم خاتون، قهر این بانو را مسلط بر مریخ شمرده

است:

تیغ مریخ کند قهر تو کند

مشکل چرخ کند کلک تو حل

(همان، ص ۲۹۱)

درباره حسن تعلیل‌هایی که انوری در مقام ستایش مبالغه آمیز ممدوحان و ارتباط

آن با منسوبات ستارگان آورده است، شواهد متعدد دیگری نیز وجود دارد.^۳

عناصر اربعه: (آب، باد،...)

انوری در شواهد زیر برای موج دریا، و قارکوه، حقارت باران، بارش باران، سکون

زمین، حرکت باد و .. دلیل ادبی ذکر می‌کند تا بر عظمت و شکوه ممدوح خویش

ببفزاید. او در مدح امیر سیدمجدالدین ابوطالب می‌گوید:

آن بود که بحرکرمش زود برانگیخت

از لجه کف ابر چو دریای روان را

(همان، ص ۸)

شاعر می‌گوید: لرزه‌ای را که بر آب دریا می‌بینیم، اثر موج نیست بلکه از دست

بخشنده علا الدین ابوعلی حسن به حسد آمده، چنانکه گرمی حسد او را از حالت

طبیعی بیرون برده و به تب مبتلا کرده است:

ز رشک طبع تو دارد مزاج دریا تب

گمان مبر که ز موج است لرزه بر دریا

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱۵)

انوری در تهنیت عید و مدح ناصر الدین ابو الفتح طاهر، دلیل بخار آب از سطح

دریا را عرق خجلت در برابر جود و سخای ممدوح قلمداد می‌کند:

گویند ابر آب ز دریا بر آورد

وانگه به دست باد کند بر جهان نثار

این خود فسانه‌ایست همین است و بیش نه

کز خجلت کف تو عرق می‌کند بحار

(همان، ص ۱۸۰)

شاعر با اشاره به مضمون آیه شریفه قرآن که می‌فرماید: «والجبال اوتادا» (النبأ: ۷)

دلیل سکون و ثبات زمین را دوراندیشی و اراده ثابت ممدوح، کمال الدین محمود،

دانسته است:

اصل اوتاد زمین شد حزم تو

زان چنین ثابت اساس آمد جبال

(همان، ص ۲۸۷)

و همین مضمون درباره ناصر الدین طاهر آمده است:

خجلت حلم تو دادست زمین را تسکین

غیرت حکم تو دادست زمان را تعجیل

کوه اگر حلم تو را نام برد بی تعظیم

ابر اگر دست تو را یاد کند بی تبجیل

کوه را زلزله چون کیک فتد در پاژه

ابر را صاعقه چون سنگ فتد در قندیل

(همان، ص ۲۹۹)

شاعر در بیتی که به آرایه لف و نشر آراسته است، وقار ممدوح، صدر تاج الدین ابراهیم، را دلیل نرمی و لطافت آب و قهر او را در سیاست، عامل شدت و حرارت آتش آورده است:

با وقار و سیاستش در ملک

آب و آتش بود حرون و حلیم

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۳۵۰)

و همچنین دلیل آرامش زمین را پیرو سکون پای و رکاب امیر فخرالدین اینانج بلکا خاصبک، می داند و حرکت باد را به دلیل آشفته گی در برابر سرعت دست و عنان وی معرفی می کند:

آرام خاک تابع پای ورکاب تست

تعجیل باد واله دست و عنان تو

(همان، ص ۳۹۷)

جماد و نبات و حیوان، خاصیت خود را از بخشش ممدوح انوری، مجدالدین ابوالحسن عمرانی می گیرند و باد بدون اجازه او قدرت حرکت نخواهد داشت:

مایه از جود تو دارد نه زطبع

نامی و معدنی و حیوانی

تویی آن کس که اگر منع کنی

باد را از حرکت بنشانی

(همان، ص ۴۸۳)

و در چند بیت بعد، خاک و آب مسجود و حیران اوصاف ممدوح می شوند:

هر کجا نام وقار تو برند

خاک بر خاک نهد پیشانی

هر کجا شرح صفای تو دهند

آب آبی شود از حیرانی

(همانجا)

درباره حسن تعلیل‌های مربوط به عناصر اربعه آب و باد و خاک و آتش شواهد دیگری از قصاید انوری قابل بررسی است.^۴

حسن تعلیل‌های غریب

در دیوان انوری، اشعاری به چشم می‌خورد که با تعبیر آنها و برداشت دوم از معنی ابیات، حسن تعلیل لطیفی به دست می‌آید؛ به طور مثال از ابیات زیر می‌توان چنین برداشتهایی نمود: دشمن ممدوح به شکل دو پیکر است؛ آفتاب از عکس خنجر ممدوح بیرون آمده؛ خورشید و مه برای تهنیت‌گویی از روزن وارد می‌شوند؛ هدهد کلاه و قبای خدمتگزاری پوشیده است؛ انار، دلش از مصیبت ترس ممدوح شکافته شده؛ خصم ممدوح بسان جمره کوتاه عمرست؛ پری، نور رای ممدوح است که دیده نمی‌شود؛ طبیعت مرغابی او را به سوی ممدوح می‌کشاند؛ ابر گریان عاشق ممدوح است؛ آسمان زیر دست ممدوح که ستاره نثار نمی‌کند و اگر دشمن شود در مقابل ممدوح قدرتی ندارد چنان که باید برای باج، ستاره‌هایش را نثار ممدوح کند؛ باد صبا و آب گوارا خاک راه ممدوح هستند؛ حلقه زلف ممدوح نیابت از چنبره آسمان بر ماه و خورشید می‌کند؛ شرار فلک و وقار زمین و امدار ممدوح است؛ مهر و لطف ممدوح، مایه نعمت و عزت و کین و خشمش باعث رنج و خواری‌اند و آبادی و ویرانی به لطف و قهرش وابسته است.

ز تیغ تو اعدات در صف هیجا

به یک زخم شکل دو پیکر گرفته

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۴۳۴)

چون صبح چاک سینه در آید به معرکه

دشمن زعکس خنجر چون آفتاب تو

(همان، ص ۳۹۶)

ور سایه عنایت تو بر سرم فتد

خورشید و مه به تهنیت آید به روز نم
(انوری، ۱۳۴۷، ص ۳۴۴)

آصف ملک سلیمان دوم خیمه بزد

هین چو هدهد کلهی برنه و در بند قبای
(همان، ص ۴۴۴)

خصم تو چو شب باد همه جای سیه روی

وز حادثه چون صبح دوم جامه دریسه

رخسار چون آبی زعنا گرد گرفته

دل در برش از نایبه چون نارکفیده
(همان، ص ۴۴۳)

جمره است مگر خصم تو زیرا که نباید

در هیچ عمل منصب او بیش سه دم را
(همان، ص ۸)

نور رأی او اگر محسوس بودی بی گمان

ز آدمی پنهان نیارستی شدن هرگز پری
(همان، ص ۴۶۲)

زین پیش اگر وهم گمان بردی

آن مخطی کوتاه نظر ساهی

بر عبره جیحون نه به آموزش

چون بط به طبیعت شدمی راهی
(همان، ص ۴۹۳)

ابر اگر عاشق نشد چون من چرا گرید همی

باد اگر شیدا نشد چون من چرا شد بی قرار

مست اگر بلبل شدست از خوردن مل پس چراست

چهره گل با فروغ و چشم نرگس پرخمار

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱۶۲)

آسمان زیر دست پایه تست

ورنسه کردی ستاره بر تو نثار

(همان، ص ۱۸۳)

بسی دم لطفش به خاک در بنشانند

باد صبا را نه بلکه ماء معین را

(همان، ص ۱۳)

گر نایب سپهر نشد زلف تو چرا

در حلقه ماه دارد و در چنبر آفتاب

(همان، ص ۱۹)

تا حشر منکسف نشود آفتاب اگر

آید به زیر سایه عدلت به زینهار

رای تو بر محیط فلک شعله‌ای کشید

در سقف او هنوز سفر می کند شرار

حلم تو بر بسیط زمین سایه‌ای فکند

طبع اندرو هنوز دفین می نهد و قار

(همان، ص ۱۸۰)

جهان مهر و کینت وجه ساز نعمت و محنت

سپهر عفو و خشمت نقشبند عزت و خواری

(همان، ص ۴۵۷)

آنکه لطفش مدد آبیادی

و آنکه قهرش سبب ویرانی^۵

(همان، ص ۴۸۳)

اما دسته دیگر که از این نوعند ولی با ساختاری متفاوت؛ بدین گونه‌اند که شاعر برای وقوع یا عدم وقوع پاره‌ای از امور عالم، با استفاده از ادوات شرط، دلایلی ذکر می‌کند که به نظر می‌رسد در مقایسه با شواهد دسته اول، لطیف تر و قابل ملاحظه باشند؛ مثلاً:

فنا، مشروط به زمین بوس ممدوح است:
پیش تو زمین اگر نبوسد

منکر المی رسد فنا را
(انوری، ۱۳۴۷، ص ۵)

قدرت اجل به قهر ممدوح وابسته است:
تویی که گرسختت ابر ژاله بار شود

اجل برون نتواند شدن زموج فنا

(همان، ص ۱۶)

شرط بقای دانش و رواج بخشش، طبع و دست ممدوح است:

گر نبودی طبع تو دانش نماندی در جهان

ور نبودی دست او بخشش بماندی در نقاب

(همان، ص ۲۴)

قهرت خون در دل مروارید می‌اندازد و لطف شیر را ندیم آهو می‌کند:

قهر تو گر طلایه به دریا کشد شود

دُر در صمیم حلق صدف دانسته انار

وریک نسیم خلق تو بریشه بگذرد

از کام شیر نافه برد آهوی تبار

(همان، ص ۱۸۰)

شرط پدیداری آب و آتش، اقبال ممدوح است:

کی شدندی آب و آتش در جهان هریک پدید

گرنگشتی باد اقبالش درین خاک آشکار

از وجود جود و آب و آتش اقبال اوست

باد را پاکیزگی و خاک را پردرکنار

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱۹۱)

شرط بقای سنگ وزلالی آب آن است که ممدوح به غضب نیاید:

سایه رمح و عکس شمشیرش

گر بیفتد بر جبال و بحار

سنگ این خاک گردد از انکده

آب آن قیر گردد از تیمار

(همان، ص ۱۹۴)

بقای جهان و همه اجزای آن، مشروط به عدل توست:

عدل تو بود اگر نه جهان را نماندی

با خشک ریش جور فلک هیچ خشک و تر

(همان، ص ۲۰۶)

شوره زار، حاصل خیز می شود اگر ممدوح به او عنایت کند و اگر قهر بورزد، سنگ

خاره خاکستر می شود و به جای باران، عرق شرم از ابر بهمن می بارد:

اگر به وجه عنایت کند به شوره نگاه

وگر زروی سیاست کند به خاره نظر

شود به دولت او خاک شوره مهر گیاه

شود زهیبیت او سنگ خاره خاکستر

به ابر بهمن اگر دست جوربنماید

عرق چکد زمسامش به جای قطر مطر

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۱۰)

آسمان آرام می‌گیرد اگر اندکی از حلم ممدوح بدو رسد و آتش به آب کوثر بدل

می‌شود اگر نسیم لطف او بر آن بگذرد:

اگر زحلم تو یک ذره بر سپهر نهند

قرار یابد ازو همچو کشتی از لنگر

نسیم لطف تو ار بگذرد به آتش تیز

زشعله‌هاش گشاید به خاصیت کوثر

(همان، ص ۲۱۱)

نمونه‌های بسیار دیگری در قصاید انوری به چشم می‌خورد که حسن تعلیل همراه

با جملات شرطی بیان گردیده است.^۶

مدلولهای طبیعی

در شواهدی که ذکر می‌شود، انوری برای مدلول‌های طبیعی، دلیل ادبی ذکر می‌کند؛

مثلاً برای پاره‌ای از این مدلولها چون: جریان قلم و رواج بخشش و کرم؛ پدید آمدن

جنین، با سر متولد شدن کودک، گنگی جذر اصم، نقش پذیری موم، دفن کردن مرده در

خاک، نیش و نوش توأم زنبور، قابلیت به نظم در آمدن کلام، بوی و رنگ تیره مشک

و... چنین حسن تعلیل‌هایی می‌آورد:

از سحر بنان تو وزاعجاز کف تست

گر کارگذار یست قلم را و کرم را

(همان، ص ۶)

از پی خدمت تو بندد طبع

نقش تصویر نطفه در ارحام

(همان، ص ۳۰۵)

- از پی کثرت خدام تو شد
حامل نطفه طباع ارحام
(انوری، ۱۳۴۷، ص ۳۰۷)
- آنکه از بهر خدمتش بندد
نقش تصویر نطفه در ارحام
- آنکه از بهر مدحتش زاید
گوهر نظم و نثر در اوهام
(همان، ص ۳۱۶)
- از پی کثرت خدام تو بخشندقوی
نطفه را صورت انسی همه اندر ارحام
- وزپی شرح اثرهای تو پوشند نفوس
جوف را کسوت اصوات همی دراوهام
(همان، ص ۳۲۴)
- هم در کنف دایگان رضیع
هم در شکم مادران جنین
- از بیعت او مهر بر زبان
وز طاعت او داغ بر سرین
(همان، ص ۳۷۵)
- زحرص خدمت او سرنگون همی آیند
به وقت مولد از ارحام مادران اطفال
(همان، ص ۲۸۵)
- سمع بگشاید زشرح و بسط او جذر اصم
چون زبان نطق بگشاید به الفاظ دری
(همان، ص ۴۶۲)
- از عشق نقش خاتم تست آنکه طبع موم
با انگبین همی نبرد دوستی به سر

نشگفت اگر نگین ترا در قبول مهر

چون موم نرم سجده طاعت بردحجر

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۰۷)

گر نبودی زعشق نقش نگینت

زانگبین کی کناره کردی موم

(همان، ص ۳۴۷)

بدخواه تو را خاک، مادر آسا

ز پشت پدر در شکم گرفته

(همان، ص ۴۳۸)

بی تو رفتست ورنه در زنبور

درپی نوش کی نشستی نیش

(همان، ص ۲۶۸)

و زپی شرح رسوم سیرت

قابل نظم و عروض است کلام

(همان، ص ۳۰۹)

از موی تو ربنده نشان مشک و غالیه

وز روی تو گرفته اثر ماه و آفتاب

(همان، ص ۲۲)

برای بررسی شواهد دیگری که دلالت بر مدلولهای طبیعی دارند، ابیات دیگر رجوع

کرد.^۷

سنت های ادبی

شاعر در ابیات گوناگون، برای قراردادها و سنت های ادبی، دلیلی باریک، دقیق و

لطیف ذکر می کند تا بدین گونه مقام ممدوح خود را بالا برد و در وصف و مدح او

مبالغه نماید؛ برای مثال شواهدی نقل می شود:

زبان آوری سوسن و بیداری نرگس:

زبان سوسن آزاد و چشم نرگس را

خواص نطق و نظر داد بهر آنها را
(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱)

حرص ثنا و عشق جمال مبارکت

گر در قوای نامیه پیدا کند اثر
و ان در طباق دیده نرگس نهد بصر
(همان، ص ۲۰۷)

پنجه گشاده بودن چنار و کمر بسته بودن نی:

چنار پنجه گشاده است و نی کمر بسته است

دعا و خدمت دستور و صدر دینی را
(همان، ص ۲)

پدید آمدن مروارید از قطره باران و سنگهای قیمتی در معدن:

طبع تو که ابر ازو کشد در

یک تعبیه کرده صدسرخا را

دست تو که کوه او بردگان

صد گنج نهاده یک عطا را
(همان، صص ۴ و ۵)

ناف کسی را بر شفا یا درد بریدن:

با دایه عفو و سخطت خوی گرفتند

چون ناف بریدند شفا را و الم را
(همان، ص ۶)

لرزیدن در هنگام سوگند خوردن:

تا خاک کف پای تو را نقش نیستند

اسباب تب لرزنده دادند قسم را

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۶)

قدرت قلم و خاتم:

وآنکه به سیر و سکون یمین و یساراش

نطق و نظر داده اند کلک و نگیب را

(همان، ص ۱۳)

خون شدن نافه:

گرنویسد نام باست بر در شهر تبت

خون شود بار دگر در ناف آهو مشک ناب

(همان، ص ۲۷)

رویش گلها و شکوفه ها:

ور ابر نه در دایگی طفل شکوفه است

یازان سوی ابر از چه گشادست دهان را

ور لاله نورسته نه افروخته شمعیست

روشن ز چه دارد همه اطراف مکان را

نی رمح بهارست که در معرکه کردست

از خون دل دشمن شه لعل سنان را

(همان، ص ۱۰)

تناسب و توازن در طبیعت:

نابسوده در او ز پاس وزیر

سر زلف بنفشه دست چنار

(همان، ص ۱۸۴)

آزادگی سرو و سوسن:

تا جهان لاف بندگیش زده ست

سرومانده ست و سوسن از احرار

ای عجب لا اله الا الله

چون کنند آفتاب را انکار

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱۸۵)

جشن کوتاه گل سرخ در آغاز بهار:

گل دگر بار برآشف و بدو گفت که من

هر به یک سال یکی هفته نمایم دیدار

نه پس از یازده مه بودن من در پرده

که کنون نیز پیوشم رخ و بنشینم زار

سوی شهر از پی آن رفتیم تا دریابم

بزم خورشید زمین سایه حق فخر کبار

(همان، ص ۱۸۸)

بخشندگی برگ چنار:

ز شاخ بادرم آید کف چنار برون

گر از مهب کف او وزد نسیم شمال

(همان، ص ۲۸۵)

دست چنار هرگز بی زر برون نیاید

گر از محیط دستت بردارد ز آسمان نم

(همان، ص ۳۳۷)

سکه زدن و خطبه خواندن:

سکه را لب گشته از شادی نامش خنده ناک

خطبه را رخ گشته از تأثیر ذکرش لعل فام

(همان، ص ۳۲۱)

خم بودن پشت بنفشه:

در باغ آفرینش از حرص خدمت تو

همچو بنفشه هرگز پستی مباد بی خم

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۳۳۸)

تاثیر آفتاب بر پیدایش سنگهای قیمتی:

وانکه بی مهر خازنش در خاک

نهد آفتاب هیچ دفیـن

(همان، ص ۳۹۳)

عشق گل و بلبل:

لب گل گشته به شادی وصال خندان

دل بلبل شده از بیم فراق دروای

(همان، ص ۴۴۴)

شواهد دیگری از ابیات قصاید انوری را می توان نشان داد که در آنها حسن تعلیل

برای سنتهای ادبی به کار رفته است^۸

حسن تعلیل های فراتر از مبالغه

نمونه هایی از دلیل تراشی، در دیوان انوری وجود دارد که جزو تعلیل های ضعیف شاعر هستند؛ و شامل مواردی می شوند که دلیل وجود یا عدم برخی از امور عالم را صفات یا ذات ممدوح می داند، اما نکته ادبی قابل ملاحظه ای در این گونه اشعار مشاهده نمی شود؛ بلکه به نظر می رسد که اینگونه اشعار، غلوآمیز و مبالغه های مبتذل و مذموم شاعر هستند. مثلاً:

نهد رضا و خلافش اساس کون و فساد

دهد عتاب و نوازش نشان خوف و رجا

اگر نه واسطه عقد عالم او بودی

چه بود فایده در عقد آدم و حوا

(همان، ص ۱۵)

که مسلم است دلایل عقد نظام عالم و اساس کون و فساد را به کسی جز خدا نسبت دادن، علوّ مذموم به حساب می‌آید.

و یا در این بیت که بنیاد نظم عالم و مقصود نسل آدم را به ممدوحش، عماد الدین پیروز شاه نسبت داده است:

ای رایت رفیعت بنیاد نظم عالم

وی گوهر شریف مقصود نسل آدم

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۳۳۶)

و در همین قصیده، ادعا می‌کند که ممدوح قادر است دوزخ را به بهشت و بهشت را به دوزخ تبدیل سازد:

لطف سبک عنانت کوثر کند ز دوزخ

قهر گران رکابت آتش کند ز زمزم

(همانجا)

در قصیده‌ای دیگر، که به مدح صدر تاج الدین ابراهیم اختصاص دارد، ممدوح را قادر به تقسیم نقطه می‌داند:

جز به انگشت ذهن و فطنت تو

نشود نقطه قابل تقسیم

(همان، ص ۳۵۰)

شاعر در مقام ستایش مجد الدین ابوالحسن عمرانی، او را هم رتبه امام حسین (ع) فرض کرده که باعث زیب و زینت عالم است و درگاه و دستهای او مجمع البحرین:

ای جهان را جمال و جاه تو زین

اسم و رسم تو اسم و رسم حسین

(همان، ص ۳۸۱)

دل و دست تو مقصد آمال

دلو طبع تو مجمع البحرین

(همانجا)

قبض ارواح و نشر اموات را مدلول قهر و اراده‌ی ناصرالدین طاهر دانسته که بدون واسطه‌ی فرشتگان الهی صورت می‌گیرد:

قبض ارواح کند تفه سموم سخطت

بی جواز اجل و واسطه عزرائیل

نشر اموات کند صوت صریر قلمت

فارغ از مشغله صور و دم اسرافیل

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۹۹)

و برای ستودن امیر ناصرالدین قتلغ شاه، در قصیده‌ای دولت وی را باعث استقرار

زمین و واسطه‌ی ارکان آفرینش معرفی کرده و او را در مقام اعجاز در مقابل دشمنان هم

رتبه حضرت موسی (ع) نشان داده است:

علم دولت تو میخ زمین است وزمان

عزت ذات شریف شرف لیل و نهار

ده ره از نه فلک ایام شنیدست صریح

که تویی واسطه هفت و شش و پنج و چهار

گر چو فرعون لعین خصم تو در بحر شود

موکب موسویت گردد برآرد ز بحار

(همان، ص ۱۸۹)

غلو مذموم و استدلالهای ناپسند، که بعضاً موجب ترک ادب شرعی است، در

نمونه‌های دیگری از اشعار انوری نیز دیده می‌شود.^۹

نتیجه‌گیری:

بسامد فراوان کاربرد حسن تعلیل در قصاید ستایش آمیز انوری این واقعیت را

روشن می‌سازد که بهترین ابزار ادبی و شیوه هنری شاعر برای ستایش ممدوح آن است

که برای هر پدیده‌ای که علت ادبی و توجیه عقلانی ندارد، از حسن تعلیل آمیخته با

اغراق و مبالغه و غلو استفاده کند و هر ناممکنی را به یاری این صنعت ممکن سازد. بدیهی است شاعر در این راه گاه دچار گزافه‌گویی و غلو مذموم و به ندرت ترک ادب شرعی هم می‌شود که حساب آن از محسنات بدیعی جداست.

در این تحقیق ضمن آنکه شیوه‌های کاربرد حسن تعلیل در قصاید انوری موضوع‌بندی شده‌اند، نتایج زیر حاصل گردیده است:

۱- دستاویز شاعر به عناصر طبیعی در مدلول‌های حسی بیش از عناصر معنوی و مدلول‌های عقلی است.

۲- منسوبات ستارگان به عنوان مدلول حسن تعلیل، جایگاه عمده‌ای را در بین عناصر فلکی در دیوان انوری به خود اختصاص داده‌اند.

۳- زبان شاعر در بیان حسن تعلیل عمدتاً همراه با ادوات شرط است به طوری که بسامد کاربرد ادوات شرط در این تحقیق از همه موارد دیگر بیشتر است.

۴- حسن تعلیل غریب یا برداشت دوم از معنی شعر یکی از شگردهای انوری در زبان مبالغه‌آمیز اوست که این امر در قرن ششم تازگی دارد.

۵- علی‌رغم رواج گزافه‌گویی در زمان شاعر و خوش آمد بعضی ممدوحان از این گونه سخنان، زبان انوری کمتر به غلو مذموم و ترک ادب شرعی و عرفی آلوده گشته است.

۶- فخامت و صلابت قصاید سبک خراسانی، همچنان سلطه لازم را بر اینگونه صورتگری‌ها حفظ کرده است.

یادداشت‌ها

- ۱- در موضوع حسن تعلیل و نسبت آن با ماه و خورشید شواهد فراوانی در قصاید انوری وجود دارد که هر کدام قابل تحلیل و بررسی است از جمله: ص ۲۰ب ۱۴- / ۱۶ص ۲۱ب ۲ / ص ۲۷۶ب ۹-۱۰ / ص ۲۸۱ب ۱۳ / ص ۲۹۴ب ۷ / ص ۲۶۸ ب / ص ۳۲۰ب ۶ / ص ۳۲۸ب ۲ / ص ۳۴۴ب ۶ / ص ۳۹۶ب ۲ و ۱۲ / ص ۴۰۲ب ۱۵ / ص ۴۰۹ ب ۳ / ص ۴۱۰ب ۶ /

ص ۴۲۸ب۱۶ / ص ۴۳۸ب۵ / ص ۴۵۹ب۷و۷ / ص ۴۹۵ب۵ / ص ۴۹۶ب۸ / ص ۴۹۷ب۵ / ص ۵۰۳ب۱۱ / ص ۵۰۷ب۱۰.

۲- ص ۲۵۷ب۱ / ص ۲۷۱ب۱ / ص ۴۷۲ب۱۲ / ص ۳۱۹ب۵ / ص ۳۲۸ب۲ / ص ۳۲۴ب۱۵ / ص ۳۳۹ب۱۱-۱۲ / ص ۳۵۸ب۱-۳ / ص ۳۷۵ب۲ / ص ۳۹۴ب۱ / ص ۴۰۳ب۱۱ / ص ۴۲۶ب۱۲ / ص ۴۵۲ب۳ / ص ۴۷۱ب۱۷ / ص ۴۸۱ب۱ / ص ۵۰۳ب۲ / ص ۵۰۴ب۲-۳ / ص ۵۰۶ب۱ / ص ۵۰۷ب۲.

۳- ص ۵ب۵ / ص ۶۳ب۱۴-۱۶ / ص ۱۷۰ب۱۰-۱۱ / ص ۲۲۰ب۹ / ص ۲۳۶ب۵ / ص ۲۴۸ب۸ / ص ۲۴۹ب۷-۸ / ص ۳۰۱ب۴-۵ / ص ۳۰۴ب۱۲-۱۳ / ص ۳۱۲ب۸ / ص ۳۱۳ب۵ / ص ۳۲۸ب۸ / ص ۳۳۹ب۹ / ص ۳۴۱ب۹ / ص ۳۵۷ب۲ / ص ۳۶۰ب۷ / ص ۲۶۳ب۴ / ص ۳۸۶ب۷ / ص ۳۹۳ب۱۳ / ص ۳۹۷ب۹ / ص ۳۹۷ب۱۱ / ص ۴۰۰ب۵-۵ / ص ۴۳۹ب۴ / ص ۴۵۹ب۱ / ص ۴۶۵ب۲-۴ / ص ۴۶۵ب۷-۷ / ص ۴۶۵ب۱۴ / ص ۴۷۱ب۷-۸ / ص ۴۷۹ب۴ / ص ۴۹۱ب۱۱.

۴- ص ۳۸ب۹ / ص ۱۸۵ب۱۲ / ص ۲۲۴ب۶ / ص ۲۵۴ب۵ / ص ۲۸۱ب۴ / ص ۳۷۰ب۶-۷ / ص ۳۹۶ب۵-۶ / ص ۴۶۵ب۱۶ / ص ۵۰۱ب۱۰-۱۱ / ص ۵۰۸ب۸.

۵- شواهد و نمونه های دیگر: ص ۳۶ب۱۴ / ص ۲۰۳ب۱۳-۱۵ / ص ۲۸۵ب۱۵-۱۶ / ص ۴۸۹ب۴-۵.

۶- بنگرید به: ص ۱۳ب۱۳-۱۵ / ص ۲۲۲ب۳-۴ / ص ۲۲۹ب۸-۹ / ص ۲۴۴ب۱۰ / ص ۲۶۳ب۶ / ص ۲۶۴ب۵ / ص ۲۶۴ب۷ / ص ۲۶۸ب۹-۱۰ / ص ۲۷۵ب۱۲ / ص ۲۸۱ب۹-۱۰ / ص ۲۸۵ب۱-۳ / ص ۲۸۸ب۷-۸ / ص ۲۸۸ب۹-۱۰ / ص ۲۹۳ب۴ / ص ۳۰۷ب۷-۸ / ص ۳۰۸ب۱۸ / ص ۳۱۷ب۵-۶ / ص ۳۱۳ب۱۳ / ص ۳۴۰ب۱۵ / ص ۳۴۹ب۸-۱۱ / ص ۳۵۱ب۱ / ص ۳۵۳ب۷-۸ / ص ۳۵۴ب۱ / ص ۳۵۷ب۱۷-۱۸ / ص ۳۶۷ب۱۴-۱۶ / ص ۳۷۷ب۱۰-۱۳ / ص ۳۸۶ب۱۳-۱۴ / ص ۳۹۴ب۲-۳ / ص ۳۹۴ب۱۷-۱۸ / ص ۴۱۰ب۱ / ص ۴۱۱ب۱۲-۱۳ / ص ۴۱۴ب۲-۳ / ص ۴۱۲ب۳ / ص ۴۲۲ب۱۳ / ص ۴۶۲ب۱ / ص ۴۶۲ب۶ / ص ۴۷۰ب۱۴ / ص ۴۸۰ب۱۰-۱۱.

۷- ص ۱۱ب۹ / ص ۲۶۵ب۸ / ص ۲۷۵ب۹ / ص ۲۸۰ب۱۱و۱۲ / ص ۳۰۷ب۱۰ / ص ۳۱۳ب۱۶ / ص ۳۳۳ب۱۰-۱۱ / ص ۳۳۴ب۹ / ص ۳۷۰ب۱۳-۱۵ / ص ۳۹۱ب۶ / ص ۴۱۰ب۸ / ص ۴۳۱ب۵ / ص ۴۹۰ب۷-۶.

- ۸- ص ۹ ب ۱۲ و ۱۳/ص ۱۳ ب ۱۰ و ۱۲/ص ۱۶ ب ۲ و ۲۰۶/ص ۱۷ ب ۱۸ و ۲۲۰/ص ۱۱ و ۱۲/ص ۲۹۴ ب ۹/ص ۳۳۵ ب ۱۶/ص ۳۴۴ ب ۴/ص ۳۷۰ ب ۸ و ۹/ص ۳۷۰ ب ۱۱ و ۱۲/ص ۴۲۳ ب ۱/ص ۴۴۴ ب ۱۱/ص ۵۰۱ ب ۱۲ و ۱۳.
- ۹- ص ۱۷ ب ۱۴/ص ۱۹ ب ۱/ص ۲۲ ب ۱۲/ص ۲۳ ب ۵/ص ۲۴ ب ۱۰/ص ۳۴۳ ب ۱۰/ص ۳۶۴ ب ۳-۱/ص ۳۶۵ ب ۴-۵/ص ۴۵۰ ب ۱۵/ص ۲۶۵ ب ۸/ص ۲۷۵ ب ۹/ص ۲۸۰ ب ۱۱-۱۲/ص ۲۹۹ ب ۱۰/ص ۳۱۰ ب ۱/ص ۳۱۲ ب ۱/ص ۳۵ ب ۱۵/ص ۱۸۰ ب ۳-۲/ص ۱۹۹ ب ۵ و ۲۲۵ ب ۱/ص ۲۶۴ ب ۱۱-۱۲.

منابع و مأخذ

- ۱- انوری، دیوان، (۱۳۴۷) به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم- تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲- خواند میر، (۱۳۵۳) تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، چاپ دوم، تهران: مصفی.
- ۳- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، (۱۳۶۹) زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چاپ دوم، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۴- رادویانی، محمد بن عمر، (۱۳۶۲) ترجمان البلاغه، به تصحیح و اهتمام احمد آتش، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۵- رامی تبریزی، شرف الدین حسن بن محمد، (۱۳۴۱) حدایق الحدایق (علم بدیع و صنایع شعری در پارسی دری)، به تصحیح و با حواشی و یادداشت‌های سید محمد کاظم امام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- رجایی، محمد خلیل، (۱۳۵۹) معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع، چاپ سوم، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۷- سمرقندی، دولت‌شاه، (۱۳۳۷) تذکرة الشعرا، به همّت محمد رمضان، تهران، کلاله خاور.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۲) مفلس کیمیا فروش (نقد و تحلیل شعر انوری)، تهران، انتشارات سخن.

- ۹- شمس‌العلمای گرکانی، حاج محمد حسین، (۱۳۷۷) ابداع البدایع، به اهتمام حسین جعفری، تبریز، انتشارات احرار.
- ۱۰- مصفی، ابوالفضل، (۱۳۶۶) فرهنگ اصطلاحات نجومی (همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی)، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۱- وطواط، رشیدالدین محمد عمری کاتب بلخی، (۱۳۶۲) حدایق السحرفی دقایق الشعر، به تصحیح واهتمام عباس اقبال «آشتیانی»، تهران، کتابخانه طهوری و کتابخانه سنایی.

Archive of SID